



ای. ال. داکترو  
قصه‌های سرزمین  
دوست‌داشتنی

ترجمه‌ی علی‌رضا کیوانی‌نژاد

- جهان‌نو -

## فهرست

۷.....	مقدمه‌ی مترجم.....
۹.....	خانه‌ای میان دشت.....
۳۹.....	بچه‌ویلسن.....
۶۷.....	جولین: یک زندگی.....
۱۰۳.....	والتر جان هارمون.....
۱۳۵.....	بچه، مُرده در رُز گاردن.....

## خانه‌ای میان دشت

مامان گفت از آن به بعد برادرزاده‌اش هستم و باید عمه‌دورا صدش کنم. گفت برایش بهتر است پسری هجده‌ساله نداشته باشد که تازه بیست‌ساله هم نشان می‌دهد، برای آینده‌ی ما این جوروی بهتر است. گفت بگو عمه‌دورا. من هم گفتم. خیلی به دلش ننشست. چندبار مجبورم کرد این را بگویم. گفت باید جوروی بگویم که باورم شده عمه از وقتی برادر بیوه‌اش، هوراس<sup>۱</sup>، مُرده مرا به فرزندی قبول کرده است. گفتم نمی‌دانستم شما برادری هم به اسم هوراس داشتید. گفت البته که نداشتیم و انگار خوش‌خوشانش شده باشد، براندازم کرد. اما اگر بتوانم پسرش را گول بزنم پس داستان جالبی می‌شود.

ناراحت نشدم، نگاهش می‌کردم که جلو آینه خودش را مرتب می‌کرد، جوروی که زن‌ها با موهایشان وَر می‌روند هر چند نمی‌توانی بفهمی بعدِ این کار چی در قیافه‌شان تغییر می‌کند.

با بیمه‌ی عمر برای مان یک مزرعه در پنجاه‌مایلی غرب حاشیه‌ی شهر خرید. این که من پسر واقعی‌اش بودم یا نه، آن‌جا برای کی اهمیت داشت؟ اما او نقشه‌های خودش را داشت و برای آینده کلی برنامه. من نقشه‌ای نداشتم. هیچ‌وقت نداشتم —